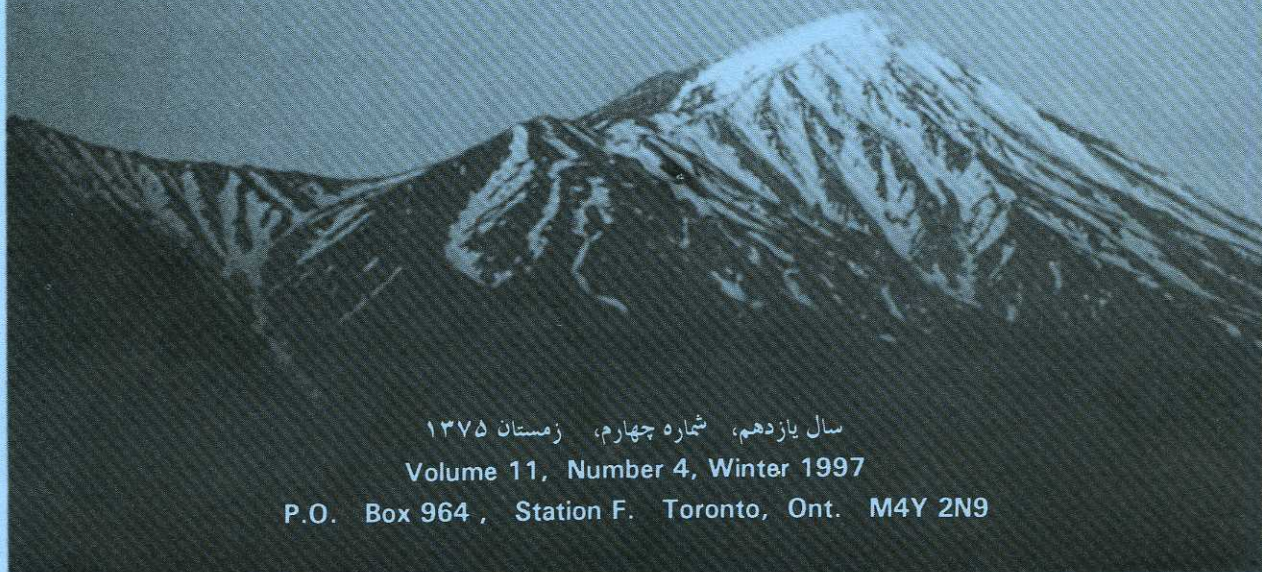


۶۱۶ دربار عمومی / ۳۳۱۳

زن و ایران



سال یازدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۵

Volume 11, Number 4, Winter 1997

P.O. Box 964, Station F. Toronto, Ont. M4Y 2N9

به بهانه شعر خوانی

سیمین بهبهانی در

لندن

در ۲۲ ژانویه گذشته سیمین

بهبهانی شاعر نامدار و بلند پایه ایران شب شعر خوانی در لندن داشت. دوست عزیزمان شاعر برجسته ژاله اصفهانی که مقیم لندن است گشایش جلسه را بهمهده گرفت. آنچه در زیر می خوانید گفتار ژاله در این جلسه است. با تشکر از ایشان.



دوستان بسیار عزیز سلام و درود بر شما

"دیدار شد میسر"

باببل غزلخوان

"سیمین" مهرپرور

بانوی شعر ایران

البته متوجه اید که این الهام از شعر حافظ است:

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم

از بخت شکر دارم و از روزگار هم

فکر می کنم شاعر برجسته

میهن مان، خاتم سیمین بهبهانی را نیازی به

معرفی نیست. زیرا بسیار نوشته اند و

خوانده ام و میدانیم که ایشان از سال

۱۳۳۵ تا ۱۳۷۵ یعنی به فاصله چهل سال،

ده کتاب ارزنده چاپ و منتشر کرده اند:

"جای پا"، "چلچراغ"، "مرمر"، "رستاخیز"،

"خطی ز سرعت و از آتش"، "دشت ارزن"

(که سلسله شعرهای بسیار دلپسند و زیبا به

عنوان کولی واره ها را در بر دارد) و نیز

"گزینه اشعار" و "یک دریچه آزادی" یعنی ۸

مجموعه شعر و "آن مرد، مرد همراهم" و "با

قلب خود چه خریدم" به نشر است، که هر

یک از این کتاب ها گام بلند تازه ای است

به سوی پیشرفت و تعالی.

و باز هم می دانیم و قبولی است

که جلگی برآند، که خاتم سیمین بهبهانی،

شاعر نوآور یگانه در فرم غزل معاصر است.

غزل لیریک با مضمون های رنگارنگ

اجتماعی. زبان شعر او بسیار غنی، نافذ و

هیجان برانگیز است. می کوبد و به گریه

می آرد و نهایتا به امید می رساند. سیمین

تصویرگری صمیمی و مهربان است از آنچه

بر میهن و مردم ما می گذرد. هر قطعه شعر

او یک صحنه است و یک پرده سینما.

"مردی که یک پا ندارد" را ما در برابر

خودمان می بینیم و "کولی" ها را. با آن همه

رنگ و آهنگ و رمز و رازشان دوست

میدارم و به سیمین هزاران آفرین می گویم.

خوب دوستان عزیز، فکر می کنم

از آشکاره ها بگذریم و به یک مطلب

خصوصی بپردازم به آشنایی سیمین و ژاله.

اجازه می دهید؟

نوجوان بودم و تابستان. از

اصفهان به تهران رفتم. مرا به دیدن مادر خاتم

سیمین بهبهانی بانو فخر عادل بردند. او

خاتمی شاعر، ادیب و گرداننده انجمن

دانشوران بود. در باغی در گلاب دره که

عطرش با نخستین دیدار سیمین هماهنگ بود،

شاعر نوجوان تر از خودم را دیدم او به دیوار

تکیه زد و با شرم دخترانه غزل خواند. از

من هم خواستند شعری بخوانم و خواندم.

از آن پس، دیگر دیدار سیمین

میسر نشد، تا ۳۲ سال بعد یعنی ۱۹۸۰ که

از مهاجرت در شب آغاز جنگ به تهران

برگشتم.

سیمین همراه همسرش زنده یاد

کوشیار با دسته گل به دیدنم آمد و مرا در

اولین جمعه ماه به خانه اش دعوت کرد.

میزبان خرم و خندان که جامه ای از تور و

ابریشم پوشیده بود، مرا با گروهی از شاعران

و نویسندگان و استادان دانشگاه آشنا کرد.

نخستین بار فریدون مشیری، محمد سپانلو،

شفیعی کدکنی، اسماعیل نوری علا را دیدم.

قرار شد هر یک از ما به نوبت یک شعر

بخواند، هر بار که نوبت من می رسید،

سیمین می گفت چون ژاله مدت ها غایب

بوده، باید دو شعر بخواند و می خواندم.

عصر آن روز، سیمین پیشنهاد

کرد به کانون نویسندگان بروم. من که

مدت ها پیش از آن، تشکیل کانون را از

خارج تبریک گفته بودم، با میل موافقت

کردم. در سالن بزرگی، سرتاسر اعضا

کانون نشسته بودند. ماکه دیر کرده بودم

دم در ایستادم، اما فوراً آقای جای خودش

را در اختیار ما گذاشت. من و سیمین روی

یک صندلی نشستیم. وقتی مرا به طرف
تریون دعوت کردند و بهت زده گفتم برای
شعر خوان حاضر نیستم، سیمین عمدا روی
همه صندلی نشست که من بایستم و با اصرار
گفت برو. باید بروی.

منظره ای را که آن روز دیدم،
هرگز فراموش نخواهم کرد. در اتاق روبرو و
اتاق دست راست سالن و توی کریدورها
گروه مردان و زنان ایستاده بودند، که
اکثریت با جوان ها بود، همه با چشمان
درخشان و چهره های پر شوق و پرهیجان به
لایحه ای که خوانده می شد گوش میکردند.
آه نمی دادم حالا آنها کجا و
کجاها هستند و آیا هستند؟!

هنگام تنفس، صدر جلسه مرا با شاعران
دیگر و اعضای کانون آشنا کرد و گفت
اینها هم دو شاعر جوان ما هستند. با سعید
سلطان پور و اسماعیل خوری (با ریش سیاه
پرپشت) آشنا شدم. سعید بعدا پنج جلد
کتاب به خانه ام فرستاد و پس از آن خبر
تلخش را شنیدم! آقای خوری هم که امشب
حضور دارند.

من خانم سیمین بهبهانی را بعد از
آن شب دیگر ندیدم تا ده سال بعد یعنی سال
۱۹۹۰ در آمریکا که ما، شش زن شاعر
دعوت شده بودیم. آنجا با ماهنگی بسیار،
همدیگر را طاووس می نامیدیم (هر که
طاووس خواهد - جور هندوستان کشد)

یک هفته در امریکا، با شب
های شعرخوانی و مهمانی های هم میهنان
مقیم آنجا سپری شد. دیگر سیمین عزیزمان
را ندیدم تا شش سال بعد یعنی امشب ۲۲
ژانویه ۱۹۹۷ در لندن که می خواهم بگویم!

دردل و جانم آشیانه گرفت
آتش شوق من زبانه گرفت

دوستان عزیز، با شادی دیدار خانم سیمین
بهبهانی، شاعر برجسته میهن مان، هر چه
پرشورتر خواهش می کنیم برای شعر خوانی
تشریف بیاورند.

صدای پای که می آید؟

صدای پای که می آید، به کوچه ام که گذر
دارد؟

بگو که پنجره بگشایم اگر ز عشق خبر دارد
دل گرفته ز تنهایی بود که پنجره بگشایم
اگر گذر که خاموشم هنوز راهگذر دارد
کسی که می گذرد این جا به دست شایعه
گلی دارد

ز کوچه این شده معلوم که رنگ و بوی
دگر دارد

کسی که می گذرد این جا به دست
مشعله ای دارد

بگو که پرده ظلمت را ز روی غمکده بردارد
چه تلخکام و چه محروم بگو دریغ نفرماید
کسی که می گذرد این جا گلاب و نقل و
شکر دارد

فشرده بر جگر بنگر سکوت سری شبها را
طنین نقره ای گامش نشانه ها ز سحر دارد
صدای پای که می آید صلابت عشق بزن ای
دل کسی که می گذرد این جا سوی دریچه
نظر دارد...

سیمین بهبهانی

کاش هر کس ستاره ای می شد

دیدمت، دیدمت، چه دیداری
نوجوانی من به یاد آمد.
از پس کوه ها و دریاها،
مرغکی با نوای شاد آمد

دیدمت - دیدمت، چه دیداری
نوجوانی من به یاد آمد
از پس کوه ها و دریاها
مرغکی با نوای شاد آمد

دردل و جانم آشیانه گرفت
آتش خفته ام، زبانه گرفت
خنده و گریه ام به هم آمیخت
آرزوهای دور رنگارنگ
گشت باران و بر سر من ریخت
شادی کودکی به رقص آمد
هر چه غم بود، قهر کرد و گریخت.
با تو عمر گذشته، باز آمد
چه درخشان و دلنواز آمد
کاش دنیای غرقه در غوغا،
فارغ از آفت جدایی بود
کاش دوری و دشمنی می مرد
زندگی، عشق و آشنایی بود
کاش هر کس ستاره ای می شد
که پر از نور و روشنایی بود

ژاله



سخن خواتین خانم سیمین بهبانی
لندن ۴ شنبه ۲۲ ژانویه ۱۹۹۷ آغاز ۷ شب

دوستان بسیار عزیز سلام و درود بر شما

"دیدار شد مسیر"

با بلبل غم نخوان

"سیمین" لهر رود

با نوبی سوادیران

اینه سرفه ای که این الهم از سوره عافیات:

دیدار شد مسیر و بوسه و کنار هم

از بخت شد دارم و از روزگار هم

فکر می کنم شاعر بر جنبه ی سیمین بهبانی را بنیادی به معرفی نیست.
زیرد بسیار نوشته اند و خواننده هم می دانند که در شان از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۷۵ یعنی به فاصله ی
چهل سال ده کتاب - ارزشه چاپ و منتشر کرده اند: "جای ما" (چهارم)، "مرد" (دوم)، "رستاخیز
غظی ز سرعت و از آن" (دست اول) (که سلسله سوادیران بسیار دینند و بنیاد عواد
تولن واره آرا در بر دارد) و نیز دیگر نوشته اشعار و "یک در یک آزادی" - یعنی مجموعه شعرو
"آن مرد - مرد چهارم" و "با قلب خود چه فریدم" به نشر است، که هر یک از این کتابها
کام بلندانه ای است بدین پیوسته و تعالی.

و باز هم می دانیم و قول است که چهلگی بر آید، که خانم سیمین بهبانی شاعر نوآر
نگانه در فرم نثر معاصر است. نثر لیریک با حضور آبی رنگ است و آبی رنگی. زبان سواد
بسیار عینی، اما فذخ بیان بر اینتر است. ~~کتابها و شعرها را در این کتابها~~
صدیگر ~~صحنه~~ صحنه و در باقی طریقت از آنچه بر مدهی و مرد ~~عکس~~ می گذرد، بر قطعه سواد یک
صحنه است و یک برده سیمین. "مردی که یک یا ندارد" را ما در برابر خودمان می بینیم. و کوه ~~آرا~~
با آن هم رنگ و آنگ و در فرور از آن دوست سواد هم و به سیمین هزاران آفرین می گوئیم.
خوب دوستان عزیز فکر می کنم از آن نگاه آنگیزم و به یک طلب خصصه بهر دارم
به آشنایی سیمین و راله: اجازه می دهید!

~~دوستان عزیز سلام و درود بر شما~~